

الگوی تعاملی نهاد دولت و ملت در عصر پهلوی اول و دوم

۱۱ آبان ۱۳۹۵ ساعت ۱۳:۰۶

یکی از پیامدهای انقلاب مشروطه پس از غلبه مشروطه‌خواهان بر مشروعه‌خواهان، حاکمیت اندیشه کافی نبودن دین برای اداره جامعه و تسلط منطق ایجاد تحول اجتماعی براساس مدل‌های غربی و عمدتاً اقتباس از غرب بود. دولت منتخب مجلس نیز ملی تلقی می‌شد و به این ترتیب رهبری روحانیت به عنوان تنها رهبر مردم زیر سوال می‌رفت. رضاخان با استفاده از این جو به تضعیف نهاد مذهب پرداخت و از حیثه اقتدار روحانیت کم کرده و به پهنه اقتدار دولت افزود.

جوان و تاریخ- مقالات

در دوره قاجار و عمدتاً قبل از انقلاب مشروطه، نهاد ملت تحت رهبری روحانیت در صحنه‌ها حضور می‌یافت و دولت تحت رهبری شاه. بنابراین اقتدار شاه در تعامل با اقتدار روحانیت بود. یکی از پیامدهای انقلاب مشروطه پس از غلبه مشروطه‌خواهان بر مشروعه‌خواهان، حاکمیت اندیشه کافی نبودن دین برای اداره جامعه و تسلط منطق ایجاد تحول اجتماعی براساس مدل‌های غربی و عمدتاً اقتباس از غرب بود. دولت منتخب مجلس نیز ملی تلقی می‌شد و به این ترتیب رهبری روحانیت به عنوان تنها رهبر مردم زیر سوال می‌رفت. رضاخان با استفاده از این جو به تضعیف نهاد مذهب پرداخت و از حیثه اقتدار روحانیت کم کرده و به پهنه اقتدار دولت افزود. در فضای این سیاست راهبردی، جایی برای درخشش جنبش‌ها و یا فرقه‌های مذهبی در صحنه اجرایی کشور وجود نداشت زیرا به طور کلی مذهب زیر سوال بود. تفاوت این دوران با دوره قاجار در این بود که به علت انحراف در انقلاب مشروطه، منطق اداره کشور در دوران پهلوی کنار گذاشتن مذهب و اداره امور به سبک غربی بود، حال آن که در دوره قاجار اعتبار شاه به ظل الله بودن او بود. در زمان حکومت قاجاریه برای خارج ساختن سیاست و اقتدار از دست روحانیت، ایجاد تشنت دینی لازم بود؛ اما حال که اقتدار یکسره از دست آنان خارج شده بود و دولت نماینده مردم تلقی می‌شد، دیگر نیازی به استفاده از این فرق در صحنه سیاست نبود، ضمن این که وجودشان برای تضعیف مذهبی در بین توده‌های مردم بی‌فایده هم تلقی نمی‌شد. از این رو در دوران رضاشاه حضور این فرق را در صحنه اجتماعی و سیاسی چندان مشاهده نمی‌کنیم، اما آنان حیات فرهنگی خویش را ادامه می‌دهند. به عبارت دیگر با توجه به شرایط زمان، اولویت استفاده از این جنبش در صحنه سیاسی موضوعیت نداشت اما به عنوان یک جنبش مذهبی در مقابل مذهب ملی کارکرد داشت. [۱]

برنامه نوسازی پهلوی اول در مقابل نهاد ملت

رضاشاه از طریق برنامه‌های نوسازی خود موجب شد سازمان مذهبی کشور بسیاری از نقش‌های و اکثر اقتدار رسمی خود را از دست بدهد. الگار برنامه‌های نوسازی رضاشاه را از دیدگاه مردم مذهبی چنین بیان می‌کند: «شانزده سال سلطنت پهلوی اول انصافاً می‌تواند به عنوان یک دوره دشمنی سنگین نسبت به نهادهای فرهنگ اسلامی توصیف شود. آنچه از نظر نویسندگان غربی با تأیید، «اصلاحات» و «نوسازی» خوانده می‌شود از طرف- بسیاری اگر نگوییم اغلب ایرانیان- اهانتی سخت به فرهنگ، سنتها و هویتشان تلقی می‌شد.» [۲]

رضاشاه درست در ابتدای کار به نام مدرن کردن نهاد اقتصاد قانون تجارت را عرضه کرد و این قانون به تدریج جایگزین احکام اسلامی تجارت مندرج در دروس مکاسب روحانیت گشت. تغییر در نظام قضایی کشور نیز آغاز شد. رضاشاه نمی‌خواست علما را از دادگاه بیرون کند بلکه می‌خواست مطمئن شود که نظارت کامل بر نظام قضایی تحت کنترل حکومت باشد. همچنین دیگر اصلاحات فرهنگی را اعمال نمود که حیطة اقتدار مذهب را به نفع گستره اقتدار دولتی جدید کم می‌کرد. [۳] الگار این موقعیت را به شرح زیر وصف می‌کند:

«علاوه بر همه این امور [ایجاد محدودیت در استفاده از علما در قوه قضاییه] در مورد برگزاری مجالس مذهبی، بخصوص در ارتباط با عزاداری برای امام حسین(ع) شهید کربلا، محدودیتها و ممنوعیتهایی قایل شد. این قاعده حتی در قم و مشهد هم اعمال می‌شد. علاوه بر آن همه فعالیت‌های پهلوی به گونه‌ای تنظیم شده بود که یک فرهنگ رقیب مبتنی بر مدرنیسم (نوگرایی) و ملی‌گرایی قومی براساس مقررات دولتی به وجود بیاورد و مدیریت فرهنگ اسلام را در ایران بشکند.» [۴]

سازمان مذهبی نسبت به همه این محدودیتها عکس‌العمل نشان داد. این عکس‌العمل به ظاهر سیاسی نبود بلکه وجهه‌ای فرهنگی داشت. آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری در قم به تجدید بنا و توسعه نهاد آموزشی دین یعنی حوزه پرداخت و بعد از او

آیت‌الله بروجردی گسترش این مرکز را ادامه داد به نحوی که بعدها به سنگری مهم در تبلیغات دینی و مرکزیتی برای فعالیت‌های سیاسی اسلامی مبدل گشت. [۱۵] این دو آیت‌الله با عدم مداخله علنی و مستقیم در امور سیاسی، حوزه را ساختند تا به دفاع از قوانین و سنت‌های اسلامی بپردازند. هر دو آنان مرجع اکثریت قریب به اتفاق شیعیان زمان خود بودند و نفوذ خویش را به عنوان رهبران مذهبی از طریق نهاد آموزشی استحکام می‌بخشیدند. [۱۶]

محمد رضا پهلوی و تقابل علنی با نهاد ملت

اصلاحات نوسازی پس از رضاشاه توسط فرزندش که علناً توسط متفقین روی کار آمد ادامه یافت. برای جلب قلوب مردم و متدینین، اجرای مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین(ع) که ممنوع اعلام شده بود آزاد گشت و حجاب زنان دیگر جرم تلقی نشد. دیگر آزادی‌های دموکراتیک در قالب یک حکومت لیبرال‌منش نیز ارائه شد به نحوی که فرق مختلف فکری در ایران رواج یافتند. در دهه اول روی کار آمدن محمد رضا شاه، روزنامه‌ها آزادی نسبی یافتند و احزابی نظیر حزب توده، حزب سوسیالیست‌های خداپرست، کسروی‌گرایی، و غیره در کنار گروه فداییان اسلام رونق گرفت. در همین فضا بود که اقلیتی در مجلس شورای ملی به دنبال ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفتی انگلستان افتاد. اما جالب است که طی چندین دوره مجلس این گروه در قلیت ماند و حتی حدود شش ماه قبل از ملی شدن صنعت نفت وقتی مظفر بقایی نماینده کرمان خواست لایحه ملی شدن صنعت نفت را تقدیم مجلس کند، نتوانست پانزده نماینده موافق که آن را امضا کنند پیدا کند. بالاخره مجاهدت‌های مردم و همکاری احزاب و بخصوص تهدیدهای گروه فداییان اسلام با مشارکت دکتر مصدق و همت آیت‌الله کاشانی صنعت نفت را ملی کرد. اما کودتای ۲۸ مرداد، شاه و نفت ایران را از چنگال انگلستان بیرون آورد و در بست در اختیار آمریکا قرار داد. پس از آن شاه به کمک برنامه‌ریزان آمریکایی و با استعانت از سازمان مخوف امنیتی خود در راستای اصلاحات به سبکی که رضاخان شروع کرده بود، با سرعت و شدت و حدت بیشتری ادامه حرکت داد. [۱۷]

پس از درگذشت آیت‌الله بروجردی در سال ۱۳۴۰ ه.ش. محمد رضا شاه احساس نمود که فرصتی برای خارج کردن کامل مذهب از امور اجتماعی به دست آمده است. ابتدا لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی را در دولت علم به تصویب رساندند که با عکس‌العمل شدید روحانیت مواجه شد. اما همان نهضت موجب شناسایی آرایش نیروهای مذهبی شد و حمله همه جانبه دوم که در مقابل نهضت ۱۵ خرداد و در دفاع از انقلاب به اصطلاح سفید صورت گرفت، روحانیت را به شدت منزوی نمود. تبعید حضرت امام به ترکیه و سپس نجف به علت اعتراض ایشان به کاپیتولاسیون یا حق مصونیت قضایی ارتشیان آمریکا در ایران و عدم مشاهده

عکس‌العمل فراگیر در بین روحانیت و مردم، آمریکا و شاه را مطمئن نمود که دیگر رمقی در سازمان مذهبی برای مقابله با آنان باقی نمانده است. از این پس بود که بهائیان علناً در صحنه اجتماعی و سیاسی کشور ظاهر شدند. به عبارت دیگر حضور آنان در صحنه پس از اطمینان از سرکوب کامل روحانیت شیعه و نهاد مذهب پس از قیام ۱۵ خرداد در سال ۱۳۴۲ و تبعید حضرت امام در سال ۱۳۴۳ می‌باشد. در همین سال است که هویدا به سمت نخست‌وزیری انتخاب می‌شود و مدیریت برنامه‌های شاه را به عهده می‌گیرد و حدود ۱۳ سال در این منصب باقی می‌ماند.

فرجام سخن

در دوران رضاشاه اقتدار دولت در مقابل اقتدار روحانیت قرار می‌گیرد و به دنبال زمینه فراهم شده در دوره مشروطه به تدریج سازمانها و نهادهای دولتی افزایش یافته وظایفی که در عرف اجتماعی به روحانیت محول شده است، از آنان گرفته می‌شود. به این ترتیب اقتدار دولت وسعت یافته اقتدار روحانیت کاهش می‌یابد. تا حدی که فقط اداره امور مدارس دینی برای روحانیت باقی می‌ماند. تا اوایل سلطنت محمدرضا شاه زمینه خروج دین از صحنه‌های اجتماعی فراهم می‌شود و با تضعیف قدرت روحانیت به عنوان یک نهاد ملی، زمینه حضور روشنفکران و کارگزاران غیردینی من جمله بهائیان فراهم می‌گردد. این تغییرات به گونه‌ای انجام می‌پذیرد که بخش بزرگی از نیروی دولت در اختیار بهائیان قرار می‌گیرد و طمع ایجاد مرکزیت این فرقه در ایران به گونه‌ای که مورد نظر سیدعلی محمد باب بود بیشتر می‌شود. ملت هم از خود عکس‌العمل نشان داده در مقاطعی با رهبری روحانیت در مقابل دولت و بهائیت می‌ایستد.

پی نوشتها:

[۲] Hamed Algar: Religious Forces In Twentieth Century Iran, The Cambridge Histouy of Iran, Bol. ۷, Cambridge, Cambridge University press, ۱۹۹۱, p. ۷۳۹.

[۳] سید سعید زاهد زاهدانی، «مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام»، تهران، بهینه، ۱۳۶۹، صص ۲۱۵-۲۱۶.

[۴] حامد الگار، «نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت»، تهران، توس، ۱۳۵۹، صص ۷۴۱-۷۴۲.

[۵] همان، ص ۷۴۳.

[۶] زاهد زاهدانی، مبانی روش تفکر اجتماعی در اسلام، ص ۲۱۶.

[۷] برای کسب اطلاعات بیشتر ر. ک:

جان فوران، جان، مقاومت شکننده تاریخ تحولات اجتماعی ایران، از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۱۱۷۸/مکتب-دولت-نهاد-تعاملی-الگوی>